

## جستارهایی در حکمت متعالیه

دکتر بیوک عزیزاده، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۲، اول، ۴۰۸ ص، (۵۰۰ نسخه).

محمد رضا بیات<sup>۱</sup>

### معرفی و توصیف اثر (حداکثر در یک صفحه) و ارزیابی شکلی آن

این کتاب در پنج بخش و چهارده فصل تدوین شده است. هر فصل کتاب، یک مقاله است که نویسنده آن را قبلاً در نشریات گوناگون چاپ کرده است، و در چاپ حاضر مقدمه‌ای در ابتدای هر بخش افزوده است. ابتدای کتاب، مقدمه‌ای از ناشر است که در تمام کتب انتشارات دانشگاه امام صادق تکرار می‌شود. پیشگفتاری توسط نویسنده نیز آمده است که در آن توضیح می‌دهد همه مقالات این کتاب، بیشتر در دهه هفتاد و هشتاد در نشریات گوناگون و مطرح علوم انسانی (نامه حکمت، اندیشه حوزه، متین، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، خردنامه صدرا، مصباح و آئینه معرفت) چاپ شده‌اند.

این کتاب از حیث صحافی، نسبتاً خوب است. طرح جلد کتاب شبیه دسته‌ای از کتب دیگر ناشر است که با رنگی متفاوت‌تر پرداخته شده است. کتاب حاضر از حیث صفحه‌آرایی و دقت در پاورقی‌ها و ارجاعات و اندازه و فونت حروف، شکل مطلوبی دارد. نثر و ویرایش کتاب شکل مناسب و رضایت‌بخش دارد.

ارجاع‌دهی کتاب مانند آنچه در نشریات علمی جاری است، درون‌متنی بوده و توضیحات اضافه‌تر در پاورقی ذکر شده است.

قلم روان و خوش‌خوان کتاب، و بیان رسای نویسنده، در کنار محتوای قابل استفاده‌ی آن، می‌تواند کتاب را برای اهل تحقیق، جذاب و خواندنی بکند.

### تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

---

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، mohammad.r.b20@gmail.com

در مواجهه با سنت فلسفه‌ی اسلامی، یک برخورد سنتی وجود دارد که عبارت است از خواندن متن و شرح و ترجمه‌ی آن. گرچه این کار محاسن خودش را دارد و لزومش را به‌سختی می‌توان انکار کرد، اما بدون شک کافی نیست. اما باید پرسید: چه کار دیگری غیر از این می‌توان انجام داد؟

اگر مطالعه‌ی فلسفه‌ی تنها به ترجمه و شرح بگذرد، طبعاً بعد از مدتی به تکرار می‌افتد و به انتزاعی‌شدن بیش از حد مطالب می‌انجامد. در نتیجه، از حوزه‌های علمی دیگر فاصله‌اش بیشتر و بیشتر می‌شود. و ممکن است اتفاقی بیفتد که الان برای فلسفه در ایران تا حدی افتاده است: می‌بینیم که فلسفه‌ی ما ارتباط محکمی با مسایل روزانه‌ی علمی و عملی مان ندارد.

اما برای حل این مشکل چه می‌توان کرد؟ آیا باید میراث گذشته‌ی خود را رها کنیم و فلسفه‌ی جدیدی پی‌بریزیم، یا آنکه فلسفه‌ی کارآمدتری را از جایی وارد کنیم؟ به نظر می‌رسد مشکل با هیچ کدام از این‌ها حل نخواهد شد. بلکه راه حل درست، در نحوه‌ی مواجهه با سنت فلسفه‌ی گذشته است. پیشنهادهای بسیاری را می‌توان در این زمینه مطرح کرد، اما بخشی از این پیشنهادها را دکتر بیوک عزیز در کتاب «جستارهایی در حکمت متعالیه» بیان کرده است.

دکتر عزیز در این کتاب سعی کرده است حکمت متعالیه را از جهات متعددی مورد بازاندیشی قرار دهد، و آن را در مسیری بگذارد که برای یک فرآیند فلسفه‌ی امروزی‌تر و کارآمدتر مناسب باشد. البته این که این اقدام چقدر به نتیجه رسیده یا نرسیده، مطلب دیگری است. ولی شکی نیست که از جهات بسیاری این کتاب بصیرت‌هایی پیش روی اهل تحقیق و تفلسف در این زمینه گذاشته است.

شاید بتوان تمام مطالب این کتاب را به دو دسته تقسیم کرد. دسته‌ای از مطالب این کتاب، سعی کرده‌اند نگاهی بیرونی به فلسفه، و به طور خاص حکمت صدرایی داشته باشند. و دسته‌ای دیگر، چند موضوع خیلی اساسی در حکمت صدرایی (مثل ماهیت، معرفت و...) را مورد تحقیق قرار داده‌اند. و گرچه این هر دو دسته ارزشمند و شایسته‌ی توجه است، اما بررسی حکمت صدرایی از منظری بیرونی و با یک مطالعه‌ی درجه دو، کاری است که نیازش این روزها بیشتر حس می‌شود. مخصوصاً که نمونه‌های سخیف این نوع مطالعه این روزها بیشتر به چشم می‌خورد. به همین دلیل، این تحقیق مستند نویسنده از کارهای ارزشمند در این حوزه محسوب می‌شود.

این کتاب در پنج بخش (و چهارده فصل) تدوین شده است. در بخش اول، «نگاه بیرونی به مکتب صدرایی»، مؤلف در یک مقاله به بررسی ماهیت حکمت صدرایی و وجه تمایز آن از سایر مکاتب فلسفی می‌پردازد. او چهار نظر موجود را طرح، و سپس با در کنار هم قراردادن محاسن و معایب آن‌ها، نظر پنجمی را ارائه می‌کند. او معتقد است فلسفه صدرایی التقاط نیست. هم‌چنین برای راضی‌کردن نحله‌های گوناگون به این شکل درنیامده است. تفاوت او با سایر نظام‌ها، یک

تفاوت زبانی هم نیست. و البته ملاصدرا صرفاً در مقام گردآوری عملکرد متفاوتی ندارد. نویسنده پس از نشان دادن کافی نبودن این سخنان، چهار معیار برای تکامل علوم بیان می‌کند تا با تکیه بر آن، تکامل و در عین حال استقلال فلسفه صدرایی را نشان بدهد.

نویسنده در مقاله‌ای دیگر از این بخش، بایسته‌های تحقیق در فلسفه‌ی اسلامی را بررسی می‌کند و زمینه‌هایی را که امکان رشد و گسترش فلسفه‌ی اسلامی در آن‌ها فراهم است، نشان می‌دهد. او به طور کلی فلسفه اسلامی را به شش بخش تقسیم می‌کند و با ملاحظه آنچه در فلسفه غرب بر این بخش‌ها گذشته است، سعی می‌کند توصیف جامعی از مسایل فلسفه اسلامی و امکان‌های رشد آن ارایه بدهد.

در **بخش دوم**، دکتر علیزاده به بررسی «مکتب نوصدرایی» می‌پردازد. ایشان با بیان اینکه فیلسوفانی زیادی هستند که در چارچوب نظری صدرایی فکر می‌کنند، اما تمام آراء ملاصدرا را قبول ندارند، نشان می‌دهد که باید حساب کسانی مانند امام خمینی و علامه طباطبایی و شهید مطهری و بسیاری دیگر از اقران و شاگردانشان را از ملاصدرا تا حدی جدا کرد. نویسنده با بررسی تفصیلی‌تر علامه طباطبایی و شهید مطهری، به ویژگی کار فلسفی این دو می‌پردازد. هم‌چنین در مقایسه‌ی تأملات صدرایی آیت‌الله مصباح، آیت‌الله جوادی آملی و شهید مطهری، کار شهید مطهری را کارآمدتر قلمداد می‌کند، چه اینکه در پی قرائتی نظام‌مند از حکمت صدرایی است، و مانند بقیه دنبال قضاوتی همدلانه (آیت‌الله جوادی آملی) یا منتقدانه (آیت‌الله مصباح یزدی) نبوده است. از این رو، قضاوت شهید مطهری منصفانه‌تر است.

در **بخش سوم**، دکتر علیزاده پیرامون خود فلسفه، به مثابه‌ی یک رشته‌ی علمی، تأملاتی را مطرح کرده‌است. او در این بخش گستره‌ی فلسفه‌ورزی را در دنیای امروز نشان می‌دهد. این نقشه‌ی کلی، روشن می‌کند که به طور کلی مطالعه‌ی فلسفی ما با توجه به دغدغه‌ی ما چه شکلی می‌تواند داشته باشد.

در ادامه به فلسفه‌ی تطبیقی می‌پردازد. او مفهوم «فلسفه تطبیقی» را بررسی و به قلمروهای آن اشاره می‌کند.

در مقاله بعدی، نویسنده با اشاره به طبقه‌بندی علوم در فلسفه، جایگاه عرفان را در آن نشان می‌دهد.

در **بخش چهارم**، دکتر علیزاده متعرض مطالعات معرفت‌شناختی در فلسفه‌ی اسلامی شده است. در این بخش، ابتدا جایگاه معرفت‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است، که به نوعی راهنمایی و درآمدی بر مطالعات معرفت‌شناسانه در فلسفه‌ی اسلامی است. گویا این مقاله، نشان می‌دهد سرفصل‌های معرفت‌شناسی جدید با مطالب مطرح شده در فلسفه اسلامی چه ارتباطی دارند. سپس در ادامه، او بحث اتحاد عاقل و معقول را، که نظریه‌ی

معرفت‌شناسانه‌ی ملاصدرا محسوب می‌شود، به شکلی نسبتاً مبسوط تحقیق کرده است. او پیشینه و مبانی این نظریه را بررسی، و سپس دلایل آن را مورد نقد و نظر قرار می‌دهند. نویسنده در طی سه مقاله، به وجوه مختلف این نظریه می‌پردازد. در بخش پنجم، دکتر علیزاده سراغ بحث وجود و ماهیت رفته است. ایشان در این قسمت، چیستی ماهیت را که در حکمت صدرایی بحثی پرمناقشه است، مورد تحقیق قرار داده است. او سعی می‌کند با استناد به سخنان گوناگون ملاصدرا و اعتبارسنجی هر سخن با توجه به جایگاه آن، و همچنین با استفاده از مبانی و لوازم آن در حکمت صدرایی، معنای ماهیت و کاربردهای مختلف آن را روشن کند.

نویسنده در مقاله بعدی این بخش، به بحثی دیگر می‌پردازد که تا حد زیادی ناشی از بحث قبلی است. در این مقاله دکتر علیزاده به سراغ نقد مبانی فلسفی منطق ارسطویی می‌رود. او به برخی پیش‌فرض‌های فلسفی منطق ارسطویی اشاره کرده، و آن را نقد می‌کند. عمده نقدهای وارد به این پیش‌فرض‌ها با داشتن زاویه دید صدرایی به ماهیت است.

### ارزیابی نهایی اثر

این کتاب، برای کسانی که علاقه‌مند هستند حکمت صدرایی را پایه‌پای مطالعات امروزی پیش بیاورند، می‌تواند بسیار سودمند باشد. یکی از دغدغه‌های نویسنده این است که فلسفه اسلامی در سرفصل‌های جافتاده در فلسفه‌های امروزی، بخصوص فلسفه تحلیلی، به‌روزرسانی شود و نظریات و استدلال‌های بازنویسی گردد. نویسنده در دسته‌ای از مقالات، این فرایند را بصورت نظری بررسی می‌کند، و در دسته دیگر، بصورت عملی در چند نمونه این فرایند را به منصفه اجرا می‌گذارد. از این حیث، این کتاب سرمشق خوبی برای کسانی است که دغدغه روزآمدسازی فلسفه اسلامی را دارند.

با این حال، از آنجا که این کتاب مقالات پراکنده نویسنده بوده است، نمی‌توان انتظار داشت وحدت و انسجام مطالب در آن شبیه کتابی تألیفی باشد. گرچه نویسنده با انتخاب مقالات و مقدماتی که بر آن افزوده است، سعی کرد وحدت مسأله و موضوع در کتاب را پررنگ کند، اما با این حال این مقصود بصورت کامل به دست نیامده است.

به عنوان مثال، گرچه عنوان کتاب «جستارهایی در حکمت متعالیه» است، اما در این کتاب درباره «جایگاه عرفان در طبقه‌بندی علوم» و «گستره فلسفه‌ورزی و ملاک‌های آن» و فلسفه تطبیقی؛ مفهوم و قلمرو آن» نیز سخن رفته است. البته نویسنده می‌کوشد ارتباط این مطالب را با سایر مسایل کتاب روشن کند، اما با این حال این ارتباط جایگاهی درجه دو دارد، و در درجه اول این مقاله‌ها ارتباط نزدیکی به محتوای اصلی کتاب ندارد.

مطلب دیگری که در این مقالات به چشم می‌خورد، طرز دلیل‌آوری و استناددهی نویسنده است. این ویژگی می‌تواند حسن این مقالات باشد، و می‌تواند عیب آن محسوب شود. اما شکی نیست که در هر صورت ایده‌های بسیار خوبی را به ذهن متبادر می‌کند. مثلاً نویسنده در مقالات تقسیم‌بندی‌های جدیدی را ارائه می‌دهد که پیش از او در سطح پژوهشی طرح نشده بود. اما مسأله این است که برای پذیرش این عناوین و تقسیمات جدید، نویسنده دلایل کافی ارائه می‌دهد؟ به عنوان مثال، قرائت همدلانه و منتقدانه در فصل پنجم، ارائه اصطلاح نوصدرایی در بخش دوم، یا تفاوت فیلسوف و معلم فلسفه در فصل سه. این گونه تقسیمات در صورت مستند نبودن، می‌تواند به عناوینی ذوقی فروکاسته شود. در صورت مستدل‌شدن نیز می‌تواند یک نوآوری در حد خودش محسوب شود.

این کتاب بخاطر بیان روانش می‌تواند برای دانشجویان مقطع کارشناسی هم مفید باشد و جهت‌دهی‌های خوبی مطرح کند. برخی از مقالات این کتاب، مخصوصاً مقالات بخش معرفت‌شناسی، پژوهش‌های ارزشمندی است که برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی می‌تواند بسیار مفید باشد.